

«ده کوه» نامی خیالی برای روستایی است در میان نزدیک به ۴۰۰۰۰ روستا در ایران که هر يك به سان واحه‌ای سرسبز و نشاط‌انگیز در گوشه و کنار این فلات پهناور پراکنده شده‌اند. من خود روزگاری چند در یکی از این دهکده‌ها، در منطقهٔ کهکیلویه و بویراحمد، مهمان ناخواندهٔ لُرهای سرزنده و غیرتمند آن دیار بودم و يك سال و اندی در کنارشان روزگار گذراندم و در غم و شادی و عیش و عزایشان شريك بودم.

این روزها که خاطرات آن ایام زودگذر دوباره در یادم تازه می‌شود، افسوس می‌خورم که چرا در مدت زمانی که با مردمان آن روستای پنجاه خانه‌واری نشست و برخاست و معاشرت داشتیم، فرصت را غنیمت نشمرده و آنچه از زندگی و آداب و رسوم اهل ده شنیدم و دیدم و تجربه کردم، در دفتری نیاوردم تا امروز که از بد حادثه فرسنگها از آن سرزمین دور افتاده و از دیدار و گفت و شنود با مردم شوخ طبع و خوشخوی آن خطه محروم مانده‌ام، «دفتر خاطراتی» باشد و مونس و همدمی برای لحظه‌های تنهاییم.

اما آنچه هنوز در خاطرم زنده مانده است و از همان روزهای نخست ورود به ده باعث شگفتی و حیرت من گشت، اعتماد به نفس، گشاده‌رخی و تیزهوشی زنان روستایی و نقش برجسته‌ای بود که آنان در زندگی اجتماعی و اقتصادی روستا به عهده داشتند؛ و این همه برای کسی که از شهری بزرگ می‌آمد و تصویری از پیش ساخته از مردمان ده در ذهن خود داشت، غریب و جالب می‌نمود. من گهگاه که در زادگاهم شیراز گذارم به بازار پُرجنب و جوش شهر می‌افتاد، در هوای غبارآلود و آکنده از بوی خوش ادویه و ابازیر، و در میان ستونهای توری که از سنگفرشها تا روزنه‌های طاق بلند بازار کشیده شده بودند، زنانی را می‌دیدم که با دامنه‌های بلند پُر چین و فراخ و قباهای رنگارنگشان، کودک خردسالی بر پشت و نوزادی در آغوش، در پی مردانشان که قالیچه‌ای بر دوش و خورجینی در دست داشتند، به راه بودند. این «زنان دهاتی» برای برخی از ما «شهری‌ها» که تماس و آشنایی نزدیکی با زندگی روستایی نداشتیم، نمونهٔ انسانهای محرومی بودند که زندگی محنت‌بار و خسته‌کننده‌ای را در دهی دور افتاده و در گوشهٔ کلبه‌ای تنگ و تاریک سیری می‌کنند و از آنچه به ظن ما برای زندگی مرفه لازم و ضروری است بی‌نصیب‌اند.

عجیب‌تر از این تصور، تصویری است که اغلب غریبان- بیشتر از طریق گزارشهای جنجالی و بی‌مایهٔ این یا آن خبرنگار غربی- به طور کلی از «زنان جهان سوم» برای خود مجسم کرده‌اند. اینان زن شرقی را شیخ در چادر پیچیده و مظهر کامل زن سرکوب شده و قربانی جامعهٔ مردسالار و موجودی خوار و ذلیل و محتاج ترحم می‌پندارند. بی‌شک انتشار و فروش چند میلیون از کتاب برهیاوی بدون دخترم هرگز، و در پی آن تهیهٔ فیلمی

زنانِ «ده کوه»

خسرو ناقد





خانم اریکا فریدل

جهانبینی ساده و عملی زنان ده، بانو فریدل را به شدت تحت تأثیر قرار می دهد و جرقه و سرآغازی می شود برای کار مطالعاتی وی که تا به امروز ادامه دارد. پشتکار و دلبستگی به پژوهش درباره چگونگی زندگی زنان روستایی و تسلط به زبان فارسی و فراگیری گویش محلی مردم ده، باعث می شود که خیلی زود در زندگی اجتماعی زنان ده شرکت کند و امکان گفت و شنود و نشست و برخاست با آنان را داشته باشد. پذیرش داوطلبانه و قبول مشتاقانه زندگی در دهی بدون برق و آب لوله کشی و بدون پزشک و دیگر وسایلی که صرف نظر کردن از آنها برای شهرنشینان غیر قابل تصور است، و از همه مهمتر وجود همسر و دختران خردسالش در کنار او سبب جلب اعتماد روستاییان شده و حضورش رفته رفته برای اهالی ده عادی می شود. بدون تردید مهمان دوستی و غریب نوازی مردم روستاهای ایران که زیانزد خاص و عام است، تحمل بار مشکلات زندگی در غربت را آسانتر می کند. ناگفته نگذارم که بانو فریدل به خاطر قبول زندگی و تحقیق تحت چنان شرایطی از سوی خانواده خود و همسرش مورد سرزنش و تمسخر قرار می گیرد؛ که البته تأثیری در تصمیم وی برای ماندن در ده و ادامه کار نمی گذارد.

بانو اریکا فریدل اطریشی تبار است و متولد شهروین. وی تحصیلات دانشگاهی خود را در وین و نیز شهر ماینز آلمان به پایان رسانده است و در حال حاضر در آمریکا زندگی و تدریس می کند. در مدت اقامتش در ایران و در کنار کار علمی و تحقیقاتی اش، هر آنچه از زندگی زنان ده می بیند و تجربه می کند، بی طرفانه و بدون پیشداوریهای معمول، بر روی کاغذ می آورد و از این طریق گزارشی مستند از شیوه زندگی مردم ده و فرهنگ و آداب و رسوم آنها به دست می دهد که به صورت کتابی با عنوان زنان ده کوه نخست در آمریکا و سپس به چند زبان اروپایی ترجمه و انتشار یافت. ناشر آلمانی کتاب ضمن گفتگویی با من می گفت که استقبال قابل توجهی از کتاب شده و در نشریات متعددی مورد نقد و بررسی قرار گرفته است.

«ده کوه»، چنانکه در آغاز این نوشته اشاره شد، نامی است خیالی که بانو فریدل برای دهکده ای که در بیست سال گذشته روی هم رفته ۵ سال ساکن آن بوده برگزیده و به عللی بهتر دیده که نام واقعی ده را به میان نیاورد و حتی بعضی از اسامی مردم روستا را نیز تغییر داده است، بدون آنکه در معرفی و توصیف شخصیت آنان، که اغلب با نامهایشان همانندی و هماهنگی دارد، خللی ایجاد شود. ولی با بررسی دقیق کتاب و با مطالعه پژوهشهای دانشگاهی و مقاله ها و رساله هایی که بانو فریدل در سالهای اخیر انتشار داده است، می توان حدس زد که «ده کوه» در جنوب غربی ایران و به احتمال قریب به یقین در منطقه کهگیلویه و بویراحمد قرار دارد. مشخصاتی که نویسنده در پیشگفتار کتاب

بر اساس گزارشهای این کتاب، باعث تقویت چنین تصویری در اذهان زودباور شده است. این واقعیت که زنان و مادران ایرانی تاکنون به خاطر پاره ای سنن پوسیده و زوال پذیر از بعضی حقوق و مزایای اجتماعی محروم مانده اند، به این معنا نیست که آنان شخصیت و جایگاه شایسته ای در جامعه و در میان خانواده ندارند، و یا اینکه به طرق گوناگون برای احقاق حقوق خود تلاش نمی کنند. به گمان من علت روانشناختی استقبال از این کتاب در غرب و جای گرفتن آن تا دو سه سال پیش در صدر فهرست بر فروش ترین کتابهای سال، تأیید پیشداوری و توهمی بود که خوانندگان پیشاپیش و قبل از مطالعه چنین کتابهایی از وضعیت زنان در ایران در ذهن خود ساخته بودند. ما از راه تجربه آموخته ایم که هر آنچه باعث تقویت و تأیید پیشداوریها و توهمات انسان شود، احساس رضایت و آرامش کاذبی در او ایجاد می کند و کم نیستند کسانی که برای حفظ چنین احساسی از تجسس و تأمل بیشتر دوری می جویند تا مبادا ناسازگاری واقعیتها با تصورات ذهنیشان موجب سرخوردگی و سردرگمیشان شود. از سوی دیگر، آگاهی آدمی از ناهمسازی واقعیتها با تصویرهای ذهنی اش، می تواند سبب کنشکاش درونی شود و او را به اندیشه و جستجوی بیشتری وادارد. البته ناگفته پیداست که کنشکاش و پژوهش (حتی در حد مشاهدات دقیق و آگاهانه روزمره) با دشواری و ناملایماتی نیز همراه است؛ ولی امتیاز گزینش چنین روشی، آشنایی و آگاهی عمیق از پدیده ها و درک بهتر مسائل اجتماعی است که می تواند به تفاهم و تسامح و تسالم بیانجامد. بانو اریکا فریدل، استاد رشته مردم شناسی دانشگاه کالامازو در ایالت میشیگان آمریکا، روش اخیر را برگزیده و برای بررسی و تحقیق درباره زندگی زنان روستایی ایران در مجموع ۵ سال در میان آنان زندگی کرده است. وی در اواخر دهه ۶۰ میلادی برای نخستین بار به ایران سفر می کند و به طور اتفاقی گزارش به دهکده ای با دو هزار جمعیت می افتد و از طریق شرکت در مراسم عروسی به دنیای زنان ده راه می یابد. شور و شفع زندگی و

از آب و هوا و وضعیت زمینهای زراعی و نیز وصفی که از لباسهای محلی زنان و جز اینها به دست می‌دهد، حدس مرا که «ده کوه» در بخش سردسیر منطقه، یعنی بویرا احمد قرار دارد به یقین نزدیک تر کرد؛ منطقه‌ای با زمستانهای سرد و پُر برف و تابستانهای معتدل؛ آنجا که من نیز روزها و هفته‌ها و ماههای خوشی را گذراندم. البته کنجکاوی در مورد نام واقعی «ده کوه» بیشتر برای خواننده ایرانی کتاب می‌تواند جالب و جذاب باشد زیرا که از تفاوت زندگی و آداب و رسوم و فرهنگ بومی مناطق مختلف ایران آگاه است و در حین مطالعه کتاب حس کنجکاویش تحریک می‌شود و می‌کوشد تا از هر اشاره‌ای سود جوید و به هویت واقعی ده پی برد و یا حداقل حدود آنرا حدس زند. این معما و چیستان به کتاب گیرایی و جذابیت خاصی داده است.

تصویر روی جلد کتاب دختر روستایی جوان و شادابی را نشان می‌دهد که لباس محلی گلدار و خوش‌رنگی بر تن دارد و دست نیم مشت کرده‌اش را حایل صورت نگاه داشته و لبخندی شرمگین بر لب دارد. این تصویر هیچ نقطه مشترکی با آنچه در غرب به طور کلی و به ویژه در سالهای اخیر از زن ایرانی تصور کرده‌اند ندارد. نویسنده در آغاز کتاب از آب و هوای خوب و معتدل و زمینهای حاصلخیز ده سخن به میان می‌آورد و اینکه مردم ده روی هم رفته از زندگی در «ده کوه» راضی‌اند. ولی در عین حال متذکر می‌شود که زندگی در دهات ایران و بخصوص برای زنان سخت دشوار است و اشاره می‌کند که اگر در داستان زندگی زنان ده اندوه و غمی نهفته یافت شود، بیشتر از این دشواریها و مشکلات سرچشمه می‌گیرد. هدف نویسنده کتاب از بررسی زندگی زنان ده در درجه اول پاسخ به این پرسش است که زنان روستایی در ایران خود وضعیتشان را چگونه می‌سنجند؟ از این رو به طور مکرر تأکید دارد که کتاب از دید و زبان زنان ده نوشته شده است. او می‌خواهد تا کتابش زبان گویا و شرح حال انبوه زنان ده نشین ایران باشد؛ اکثریت خاموشی که کمتر کسی به آنان اعتنا می‌کند و اگر گهگاه توجه محقق علوم اجتماعی یا هنرمند نقاش، شاعر، داستان‌سرا و یا فیلمساز را جلب کرده‌اند و الهام بخش آثار آنان بوده‌اند، حالتی گذرا داشته و کسی پای صحبتشان ننشسته و به درد دل و آمال و آرزوها و بیم و امیدهایشان گوش فرا نداده است. اقلیت کوچک زنان روشنفکر شهرنشین نیز با احساسی آمیخته از ترحم و تکبر به زنان ده نشین می‌نگرند و آنان را موجودات عقب مانده، سرکوب شده، کثیف و خرافی می‌پندارند که هر چه زودتر باید روشن و آگاهشان کرد! زنان ده نشین، و از جمله زنان «ده کوه»، به خوبی می‌دانند که دیگران درباره آنان چگونه می‌اندیشند و این موضوع برایشان اهمیت دارد؛ ولی هیچ امکانی در اختیار ندارند تا خلاف آنرا ثابت کنند. نویسنده در یازده فصل به گونه‌ای دلپذیر و گیرا، زندگی

خانوادگی و روابط همسایگی در ده را به صورت مجموعه‌ای درهم پیچیده به تصویر می‌کشد. او نشان می‌دهد که زنان ده با چه شیوه‌هایی مشکلات زندگی روستایی را حل و فصل می‌کنند. آنان به طور عملی آموخته‌اند که به چه سان از آداب و رسوم، روابط شخصی و واقعتهای زندگی ده نشینی سودجویند و پستی و بلندیهای زندگی را برای خود و همدمی‌هایشان هموار سازند. بانو فریدل کوشیده است که از خودمحور بینی اروپایی به دور باشد و در پیشگفتار کتاب به تأکید می‌نویسد که قصد همصدایی با جنبش زنان به اصطلاح فمینیسم را، که زندگی زنان جوامع دیگر را با معیارهای از پیش تعیین شده‌ای می‌سنجند، ندارد. اما خاطرنشان می‌سازد که علی‌رغم اقامت نسبتاً طولانی در ده و مسافرت و بازدیدهای بعدی، به «زنی از ده کوه» تبدیل نشده است؛ و اگر جز این نیز می‌بود از نظر او و مردم ده ادعای بیهوده‌ای بیش نبود.

به باور او زنان و مردان ده را نمی‌توان به دو گروه «سرکوب شده» و «سرکوب کننده» تقسیم کرد. زندگی مردان ده نیز به دلیل تلاش پیگیر برای ادامه حیات و امرار معاش در شرایط سخت اقتصادی، آسانتر از زندگی زنان نیست. در نظر اول چنین می‌نماید که مردان قدرت مطلق را در دست دارند؛ اما در واقع مردان و زنان در دوندنیای متفاوت زندگی می‌کنند، هرچند که از هم تأثیر پذیراند. مردان ده اولویتها را تعیین می‌کنند و مسؤلیت خرج و دخل خانواده را به عهده دارند، با این همه برای زنان به اندازه کافی آزادی عمل باقی می‌گذراند. ولی هرگاه زنان محدوده آزادی عمل خود را ترک کنند، نرمش و انعطاف مردان نیز به پایان می‌رسد و به طور قاطع اعمال قدرت کرده، حرف آخر را می‌زنند. از سوی دیگر، مردان در زندگی روزمره ده دخل و تصرف نمی‌کنند و این زنان ده هستند که خود برای یکدیگر حد و مرزها را تعیین می‌کنند. از این رو نقش اصلی در زندگی اجتماعی و مسائل مربوط به تربیت فرزندان، ازدواج، سنتهای پیچیده آرت بری و تنظیم روابط بین افراد به عهده زنان است. آنان با تیزبینی و زیرکی و حاضر جوابی خاص خودشان، مواظب همه چیز هستند و هر کجا مسأله‌ای پیش بیاید، همیشه راه‌حلی برای آن دارند.

قهرمانان کتاب زنانی هستند مثل سریم که بعد از مرگ شوهرش تن به ازدواج مجدد نمی‌دهد و راه زندگی مجردی‌اش را با صبوری ادامه می‌دهد. یا گل‌گل که شوهرش را ترک می‌کند و دوباره پیش او برمی‌گردد و بحث داغی درباره مشاجرات این دو درده در می‌گیرد و مسأله خانوادگی یک زوج جوان نیمی از ده را به خود مشغول می‌دارد و هر کس بر اساس وابستگی خانوادگی به زن یا شوهر و یا بر پایه شخصیت فردی‌اش، در این بحث و جدل شرکت می‌کند و نظر می‌دهد. و یا آمنه معلم ده که توضیح می‌دهد



گروه آواز دسته‌جمعی (کُر) تشکیل می‌دهد که در آن هر زنی با صدا و شخصیت ویژه‌اش جایی دارد. نویسنده با ترکیبات هنرمندانه‌ای چون «صدای طنین دار مهری» و «آواز تهدیدکننده تالای پیر» و یا «خنده مه‌ارنشدنی آمنه»، در فضایی که کودکان خود را در میان دامنه‌های بلند و پُرچین مادرانشان پنهان می‌کنند، به صورتی زنده ارتباط زنان را با هم و با محیط اجتماعیشان برای خواننده مجسم می‌کند.

در فصلی از کتاب بازتاب وقایع مربوط به دوران انقلاب در ده و تأثیرات و هیجانات ناشی از آن از دید زنان تشریح شده و معلوم می‌کند که نویسنده در این دوران حساس نیز در میان روستاییان زندگی کرده است. مشاهدات، بررسیها و گزارشهای بانو فریدل از وضعیت زنان ده کوه، قبل و بعد از انقلاب و تغییراتی که در سالهای اخیر در زندگی اجتماعی و اقتصادی ده به وجود آمده، به اهمیت کتاب افزوده است. وی در این مورد مثالهای جالبی نیز به دست می‌دهد؛ از جمله اینکه درصد مرگ و میر در میان نوزادان کمتر شده و چند سالی است که ده دارای آب لوله‌کشی و برق شده است و خوانین و زمین‌داران بزرگ از میان رفته‌اند و از نظارت مدام پلیس مخفی شاه (ساواک) خبری نیست. ولی بعد از گذشت سالها از انقلاب و چشم‌اندازهای امیدبخش، هنوز انتظاراتی که از انقلاب می‌رفت متحقق نشده است. دختران کمتر به مدرسه فرستاده می‌شوند و پسران جوان کمتر به رشته آموزشی و کار مورد علاقه خود دسترسی پیدا می‌کنند؛ اما نویسنده ناگفته نمی‌گذارد که در میان جوانان «ده کوه» دو پزشک و چند آموزگار و تعدادی دانشجو وجود دارند که البته همه ده را ترک گفته و در شهرها زندگی می‌کنند. دختران و پسران جوان ده همچون گذشته و با همان آداب و رسوم ازدواج می‌کنند ولی وصلتها آنقدر بی‌سر و صدا صورت می‌گیرند که گویی مخفی و سری هستند و دیگر از رقص و پایکوبیهای دسته‌جمعی و جشنهای چند شبانه‌روزی و دستمال‌بازی زنان خبری نیست.

در دو دهه گذشته دگرگونیهای خواسته و ناخواسته بسیاری در ده به وجود آمده که بیشتر برای کسی که به منظور مشاهده دقیق و بررسی علمی زندگی مردم ده به میان آنان رفته محسوس و قابل گزارش است؛ و این کاری است که بانو اریکا فریدل انجام داده و جای قدردانی و سپاسگزاری دارد؛ و جز این؟... زندگی در «ده کوه» همچنان ادامه دارد..

● **نشرده‌نش:** این مقاله نقدی است بر کتاب زنان ده کوه، نوشته اریکا فریدل، بر اساس ترجمه آلمانی آن. نقد دیگری بر این کتاب پیش از این در **نشرده‌نش** چاپ شده است (علی بلوکباشی، «زنان ده کوه»، **نشرده‌نش**، سال دهم، شماره دوم، ص ۵۹-۶۲). البته آقای ناقد (مقیم آلمان) از زاویه دیگری به این کتاب نگریسته و بنابراین می‌توان این دو نقد و معرفی را مکمل یکدیگر دانست.

چگونه وقتی که تقاضای استخدام در اداره آموزش و پرورش کرده، مجبور شده است همراه پدرش شش روز تمام از گردنه‌های سر به فلک کشیده با اسب به شهر برود تا در آنجا برای تقاضایش عکس بگیرد، زیرا در ده کوچک آنها امکان عکس گرفتن وجود نداشته است. نویسنده در فصلی از کتاب به کم‌وکیف داشتن فرزند در ده می‌پردازد و شرح می‌دهد که در «ده کوه» چند زوج بدون فرزند وجود دارند، ولی کار هیچ کدام به این خاطر به طلاق نکشیده است. گذشته از این تاکنون پیش نیامده است که مردی به دلیل نازا بودن همسرش زن دومی اختیار کند. اما آگاهی از سترون بودن برای زن و مرد دردآور و بزرگترین فاجعه زندگی به شمار می‌آید و با ناملايمات و دشواریهای بسیار همراه است. داستان زندگی یوسف و طلا نمونه زوج بی‌فرزندی است که بعد از دعوا و مرافعه‌های اولیه و تحمل زخم زبانها و سرزنشها در پی چاره‌جویی می‌افتند و به طلسم و دعا متوسل می‌شوند و چون می‌بینند که اثر نمی‌کند به پزشک و دارو پناه می‌برند و سرانجام که از همه مایوس می‌شوند با سرنوشت مختوم خود می‌سازند. برای نشان دادن تحرك و ظرافت اشکال گوناگون روابط اجتماعی زنان ده نشین، نویسنده در کتابش از ادبیات روستایی نیز سود می‌جوید. او با هنرمندی، «مامالوس»، قصه‌گوی پیر ده را به تصویر می‌کشد که با شنوندگان قصه‌هایش که همه زنان ده هستند